

قزوین و وجه تسمیه آن

دکتر سید محمد دبیرسیاقی

چکیده: مقاله «قزوین و وجه تسمیه آن» درصدد تبیین ریشه‌شناسی و معنای واژه «قزوین» است. از این‌رو، سیر تاریخی منابع از قرن سوم هجری تا کنون، جهت دستیابی به سؤال مفروض مؤلف در باب ریشه واژه «قزوین»، بررسی شده است. در پایان مقاله، پس از بررسی آراء منابع، نظر تازه‌ای بر مبنای پژوهشهای مؤلف ارائه شده است.

کلیدواژه: قزوین، کُشون، وین.

۱. «جمعی از اهل قزوین و نیز بکر بن هَیثم به نقل از مردم ری با من حکایت کردند که دژ قزوین را به پارسی «کُشون» گویند که به معنی حدّ ملحوظ نظر یعنی حدّ حفاظت شده است.»

۲. ابن فقیه (ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق بن ابراهیم همدانی) در کتاب *أخبار البلدان* به نقل از مینودر، (ج ۱، ص ۴۷)، که آن را به سال ۲۷۹ هجری قمری تألیف کرده است، می‌نویسد:

درباره نام قزوین، شهری که بر سر راههای مواصلاتی شمال و جنوب و شرق و غرب کشور و به فاصله فرسنگی در جنوب رشته کوههای رودبار و الموت از سلسله کوههای البرز و در ابتدای دشتی حاصلخیز با خاک مرغوب و آبادیهای بسیار واقع است، از دیرباز نظرات گوناگون و وجوه مختلف ابراز شده است. آن نظرات را بر ترتیب تاریخی نقل و برخی را نقد می‌کنیم و در پایان، به عنوان نتیجه، نظری را که منطقی و صائب است در معرض مطالعه خوانندگان گرامی قرار می‌دهیم:

«بکر بن هَیثم گفت قزوین دژی بود که به فارسی آن را «کُشون» می‌نامیدند.»

۳. ابن خردادبه (ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله، در گذشته حدود ۳۰۰ هجری قمری) در کتاب *المسالك و الممالک* (ص ۵۷) می‌نویسد:

«حصار و دژ قزوین را به فارسی «کُشون» نامیده‌اند و تفسیر آن *أحد المرموق* است.»

۴. قدامه بن جعفر کاتب بغدادی (در گذشته به سال ۳۲۰ ق) در کتاب *الخراج*، (۲۶۱) آورده است:

«دژ قزوین به فارسی «کُشون» است به معنای حدّ مرموق و میان آن و سرزمین دیلم کوهستان است و پیوسته در آنجا گروهی از آسواران مقیم باشند برای دفع هجوم دیلمیان.»

۵. علی شیزری که کتاب *اخبار البلدان* را در سال ۴۱۳

۱. بلاذری (امام ابوالحسن احمد بن یحیی)، که در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری قمری می‌زیسته است، در کتاب *فتوح البلدان* (ص ۳۲۱-۳۱۷؛ ترجمه، ۱۳۷۷، ص ۴۵۶-۴۵۰؛ ترجمه، ۱۳۴۶، ص ۱۵۵) می‌نویسد:

جنگ دیلمان فرستاده بود. در صحرای قزوین صف کشیدند. سپه‌دار لشکر آکاسره به موضع زمین قزوین در صف لشکر خود خللی دید. با یکی از اتباع خود گفت "آن کشوین"، یعنی بدان کج^۱ بنگر و لشکر راست کن، نام کشوین بر آن موضع افتاد. چون آن شهرگشودند "کشوین" خواندند. عرب مُعَرَّب کردند "قزوین" گفتند.

۹. امین احمد رازی در کتاب هفت اقلیم (ج ۳، ص ۱۵۴) که به سال ۱۰۲۸ هجری قمری تألیف کرده است، درباره قزوین می‌نویسد:

« یکی از آکاسره لشکری به جنگ دیلمان فرستاد و در صحرای قزوین صف قتال دست داد. سپه‌دار آکاسره در صف لشکر خود خللی دید. با یکی از اتباع خود گفت: "آن کشوین"، یعنی آن کُنج نگر و لشکر راست کن. چون از آن جانب فتح روی نمود، هر آینه در آن موضع شهری بنا کرده، موسوم به "کشوین" گردانیدند. عرب مُعَرَّب ساخته قزوین ساختند.»

۱۰. حاج زین‌العابدین شیروانی در کتاب بُستان السیاحه (ص ۴۲۸)، که آن را در سال ۱۲۴۷ هجری قمری تألیف کرده است، می‌نویسد:

« ذکر قزوین ... اصل آن "کزوین" بود عربان مُعَرَّب کردند.»

تا اینجا نظر جغرافیایان و مورخان بر این است که نام قزوین مُعَرَّب از "کشوین" است جز اینکه صاحب التدیوین بر این نظر افزوده است که ممکن است به نام بناکننده آن باشد و یا به نام کسی که به آنجا وارد شده و ساکن گردیده است. اینک نظرات دیگری را که ابراز شده است نقل و نقد می‌کنیم تا در پایان به نظری که قطعیت دارد و منطقی است برسیم.

۱۱. محمود کاشغری در کتاب دیوان لغات الترك، (ص ۷۸۳)، که آن را در فاصله سالهای ۴۶۳ تا ۴۷۷ هجری قمری

هجری قمری، با عنوان مختصر البلدان (ص ۱۲۰) مختصر کرده است آورده:

« گفتار درباره قزوین و زنجان و ابهر - بکر بن هَیْثَم گوید دژ قزوین را به پارسی "کشوین" نام بوده است که به معنای مرز ملحوظ است ...»

۶. رافعی (امام الدین عبدالکریم بن محمد الرافعی القزوینی، ۶۲۳-۵۵۵ ق) در کتاب آلتدیوین فی اخبار قزوین (ج ۱، ص ۳۸) می‌نویسد:

« وجه تسمیه قزوین - گفته‌اند به نام بناکننده آنجاست یا کسی که بدانجا فرود آمده و ساکن شده معروف گردیده است، اما آنچه مشهور است اینکه آنجا را به پارسی "کشوین" گفته‌اند و به "قزوین" مُعَرَّب گردیده است. قدامة کاتب گوید معنی کشوین ترموق است یعنی طرف و کناره‌ای که سزاوار نیست رها کرده و مهمل گذارده شود و از آن غافل گردند.»

و نیز در ج ۱، ص ۱۴۰ می‌نویسد:

« در کتاب التبیان، تألیف احمد بن ابی عبدالله البرقی دیدم و او از هَیْثَم روایت داشت که قزوین ثغر^۱ بود، یکی از خسروان^۲ سرداری را با گروهی بسیار از لشکریان بدانجا فرستاد. پس دشمنان (دیلمیان) بر ایشان رو آوردند و لشکریان در موضع قزوین لشکرگاه داشتند پس صف بستند و آماده نبرد شدند. پس سردار بدان جایگاه نگریست خلل و بی‌نظمی دید به یکی گفت "این کشوین" یعنی این موضع و محل را نگهداری کن. پس دشمنان به گریز رفتند و در آن موضع شهری بنا کردند و آن را "کشوین" نامیدند پس مُعَرَّب شد و "قزوین" نام گرفت.»

۷. شمس‌الدین محمد انصاری دمشقی صوفی (ابو عبدالله، در گذشته به سال ۷۲۷ ق) در کتاب نُحْبَه الدهرقی عجائب التبر و البحر (ص ۱۸۴؛ ترجمه، ص ۳۱۳) می‌نویسد:

« گفته می‌شود قزوین مُعَرَّب کشوین است.»

۸. حمدالله مستوفی قزوینی در کتاب تاریخ گزیده (ص ۷۷۳) که به سال ۷۳۰ هجری قمری تألیف کرده است، می‌نویسد:

« ... مشهور آن است که یکی از آکاسره^۳ قدیم لشکر به

۱. ثغر، سرحد میان اسلام با دیار کفر یا با متمرکین است.

۲. خسروان، جمع خسروست و خسرو لقب هریک از شاهان ساسانی است.

۳. آکاسره، جمع کسری، معرب خسرو، لقب شاهان ساسانی است.

۴. ظاهرًا: کُنج، یا مبدل "ش" (با تبدیل "ش" به "جیم").

تألیف کرده است، ذیل کلمه "قاز"، که نام دختر افراسیاب پادشاه توران است، می‌نویسد:

«قاز- نام دختر افراسیاب و اوست که شهر قزوین را بنا کرده است و اصل آن "قازائینی" است، یعنی جای بازی قاز، زیرا که آنجا سکونت داشت و بازی می‌کرد و از این معنی است که گروهی قزوین را از حدود سرزمینهای ترک شمرده‌اند».

پیداست که این وجه تسمیه و نسبت بنای قزوین به "قاز" اساسی ندارد، نه با موازین تاریخی منطبق است و نه با منطق سلیم زیرا که اولاً دختران افراسیاب "فرنگیس" و "منیژه" آن دو هیچ‌یک پیش از زناشویی (اولی با سیاوش و دومی با بیژن) به ایران نیامده بودند. ثانیاً به فرض که "قاز" دختری از افراسیاب باشد که در داستانها و تواریخ نام او ذکر نشده است، جایی که او بازی می‌کرده است، اگر آبادی و شهر بوده، ناگزیر اسمی داشته است و اگر آبادی نبوده و بیابان بوده است، بیابان جای بازی دختر شاه توران، آن هم در خاک ایران، نیست و از آن گذشته نسبت به "قاز" "قازی" می‌شود و قازائینی با هیچ قاعده‌ای به قزوین مبدل نمی‌گردد لذا بطلان این نظر نیازی به اقامه دلیل ندارد.

۱۲. سرتوماس هربرت که همراه سفیر انگلستان "سردومورگتن" که از جانب چارلز اول پادشاه انگلیس به دربار شاه عباس اول به سفارت آمده است (۱۶۲۹ - ۱۶۲۷ م / ۱۰۳۹ - ۱۰۳۷ ق) در کتاب خود به نام

«... اینکه قزوین از چه کلمه‌ای است مشخص نگردید،

اما گمان می‌رود مرکب از دو جزء باشد (ca-ws-van) به معنی جو، مثل (shir-van) که به معنی ظرف شیر است. و شاید هم این شهر نام خود را از نام حاکم قزوین گرفته باشد و یا چنانکه عاصم بیگ ارمنی می‌گوید از بقایای شهر قدیم به نام (cashiza) مأخوذ باشد که استرابو محل آن را در همین جا ذکر کرده است. با این اوصاف باید قیاس کرد که نام این شهر از کلمه (chazbi) گرفته شده باشد و یا از کلمه (casiphra) و یا از کلمه (casapa) در هیرکانیا».

۱۳. شاردن، جهانگرد فرانسوی که در زمان سلطنت

شاه سلیمان صفوی به ایران آمده است در سیاحتنامه خود (ج ۳، ص ۴۲ - ۳۹؛ چاپ اقبال یغمائی، ج ۲، ص ۵۰۹ - ۵۰۸)، (۱۰۸۵ ق) می‌نویسد:

«... موسی پسر بوقا کار استحکامات و باروی شهر را به پایان رسانید آن را "قزبین" یا "قزوین" خواندند (با "واو" و گاهی با "با") که به معنای تنبیه و مجازات می‌باشد، زیرا که معمولاً خلیفه بزرگانی را که مستوجب تنبیه می‌پنداشت در قلعه این شهر محبوس می‌ساخت و مجازات می‌کرد و بلده جدیدالاحداث در حکم تبعیدگاهی به شمار می‌رفت. عاصم بیگ، نویسنده ارمنی، نظریه دیگری دارد و می‌گوید شهر قزوین به اسم پادشاهی به نام "قزبین" خوانده شده است ... بعضی دانشمندان معتقدند که قزوین همان شهر "کاسپیرای" استرابو است».

اما نظراتی که شاردن نقل کرده مردود است زیرا اولاً قزوین پیش از موسی بن بوقا سردار معتز خلیفه وجود داشته. ثانیاً همان‌گونه که رافعی در *التدوین* (ج ۱، ص ۴۳ و ۴۴) متذکر شده است قلعه‌ای را که موسی الهادی، چهارمین خلیفه عباسی متوفی به سال ۱۷۰ هجری قمری، در شمال غربی دژ شاپوری بنا کرده بود با نام "مدینه موسی" برخی اشتباهاً به موسی بن بوقا (بغا) منسوب داشته‌اند و این اشتباه را شاردن به شهر قزوین تسری داده است. ثالثاً از پادشاهی که "قزبین" نام داشته و این شهر را ساخته باشد در مآخذ و منابعی که می‌شناسیم ذکری نشده است. ۱۴. سید محمد علی گلریز (متوفی به سال ۱۳۴۸ ش) در کتاب *مینودر* (ج ۱، ص ۲۶)، پس از نقل وجه تسمیه قزوین از برخی منابع، می‌نویسد:

«... به زعم نگارنده در اینجا (یعنی در محل اولیه قزوین) دو قلعه به نام "دژبالا" و "دژ پایین" بنا شده و همین دژ پایین که جایگاه سپاهیان بوده، بعدها "دژ پین" و "دژبین" و "کزوین" و "کشوین" گردیده است».

اما نظر مرحوم گلریز با موازین تاریخی و علمی انطباقی ندارد و "دژبین" هم "قزوین" نمی‌شود.

۱۵. عامه مردم به طنز نام شهر را مرکب از "قاز" (غاز) که واحد کوچکی از پول خرد و پشیز است و "بین"

ممکن است گفته شود که اقوام مورد اشاره یعنی هر دو گروه کاسها (کاس‌پیها و کاس‌سیها) به سواحل جنوبی دریای خزر و نیز به مناطق غربی ایران مهاجرت کرده و نام خود را به محل سکونت خود داده‌اند به قرینه آبادیها که نامشان با کلمه کاس ترکیب یافته است مانند "کاس‌سین" در مغرب شهر اهر و "کاس‌ما" (کسما) در مغرب شهر رشت و "کاس‌سیک" (کسیک) در مشرق بیجار و "کاس‌نزان" (کس‌نزان) در جنوب سقز و همچنین آبادیها که پسوند "پی" را به دنبال دارند در نواحی شمال ایران و بر مهاجرت کاس‌پیها به این نواحی قرینه‌اند و احتمالاً به دشت قزوین نیز، اما به حکایت اسناد موجود و نام آبادیهای دشت قزوین از مهاجرت هیچ‌یک از دو گروه کاسها به دشت قزوین نشانی نیست و نام آبادی که با "کاس" یا "پی" ترکیب شده باشد در این دشت نمی‌یابیم و طبیعتاً نام قزوین نیز از این حکم بیرون نمی‌تواند باشد (برای کسب آگاهی بیشتر از اقوام کاس، نک: دکتر عنایت‌الله رضا، ص ۳۴-۲۷).

۱۷. شادروان علامه علی‌اکبر دهخدا نام شهر قزوین را مرکب از "کزو" به معنی پسته‌کوهی و "ین" نشانه صفت نسبی می‌دانستند یعنی "قزوین" که حرف کاف کلمه به حروف قاف بدل شده است، یعنی شهر دارای پسته‌کوهی یا مطلق پسته، به مناسبت بودن درختان پسته بسیار در آنجا.^۵

۱۸. نگارنده دیری این نظر را باور داشت و یکی دوجا نیز نقل کرد. اما بعدها با توجه به کلمه "وین" به معنی باغ که دو جا در شاهنامه فردوسی آمده و نیز با نام برخی آبادیها ترکیب شده است نظیر: آستوین (در قزوین) و آوین (در میانه) و اوین (در شمیران) و پیاوین (در سقز) و پنجوین (در سرحد عراق عرب) و ذوین (در قوچان) (نک: مقاله نگارنده این سطور، در نامه فرهنگستان، ص ۹۵-۸۸). صورت اصلی نام قزوین را کزووین، مرکب از "کزو" (به معنی مطلق پسته و "وین" به معنی باغ دانست که مناسبت

(ماده مضارع از مصدر دیدن)، بیننده می‌دانند به مناسبت ملاحظه کوچکترین مبلغ پول رایج در هزینه و نهایت صرفه‌جویی مردم شهر در مخارج و معتقدند که "قازین" در تداول تدریجاً "قزوین" شده است. اما این تسمیه طنزآمیز هم شنیدنی است نه پذیرفتنی.

۱۶. نظری که بیشتر از قول اروپاییان نقل گشته است اینکه اصل کلمه "قزوین" از "کاسپین" است، نام طوایف و اقوامی که در سواحل غربی دریای خزر می‌زیسته‌اند و نام خود را بدان دریا نیز داده‌اند مانند تپورها و خزرها و به همین مناسبت دریای کاسپین، کاسپینوم ماره (caspinum mare) لاتینی را دریای قزوین هم گفته‌اند.

اما این نظر نیز قابل تأمل و نقد و رد است زیرا درست است که وقتی قومی در سرزمینی و یا در مجاورت دریایی ساکن می‌شوند اتفاق می‌افتد که نام طایفه یا قبیله خود را به آن سرزمین یا دریای مجاور آن بدهند و یا دیگران آن سرزمین یا دریای مجاور آن را به نام آن قوم یا طایفه بنامند. چنانکه تپورها نام خود را به سرزمین طبرستان و دریای مجاور آن داده‌اند و یا دیگران آن سرزمین را طبرستان و دریای طبرستان نامیده‌اند و نیز خزرها و دریای خزر و جز این دو و باز درست است که یکی از نامهای دریای خزر دریای کاسپین است، بدان سبب که منسوب به "کاسپ" است به معنی اقوام "کاس" و کاسهای ساکن سواحل غربی دریای مورد اشاره دو گروه بوده‌اند "کاس‌پی" و "کاس‌سی" که یکی در نواحی کوهستانی و دیگری در نواحی ساحلی غرب دریا می‌زیسته‌اند و نام خود را بر آن دریا داده‌اند و یا دیگران دریا را به نام ایشان نامیده‌اند، اما دیده نشده است که آن دریا را به نام یکی از شهرهای مجاور آن نامیده باشند، مثلاً دریای رشت یا دریای ساری و یا دریای آمل گفته باشند تا چه رسد به قزوین که با آن دریا فاصله بیشتری دارد و این نیست، جز اینکه نام قزوین را از کاسپین پنداشته‌اند و چون دریا را به اعتبار سکونت کاسها در ساحل غربی آن دریای کاسپین گفته‌اند، لذا صورت دیگر کاسپین را که "قزوین" پنداشته‌اند بر آن دریا اطلاق کرده و دریای قزوین نامیده‌اند.

۵. از تقریرات مرحوم دهخدا برای نگارنده.

مورد بحث به قصد جلوگیری از هجوم دیلمیان به دشت پر نعمت قزوین و یا یاغیان پناه گرفته در دیلمان ساخته شده است. و نام آن یعنی "کشوین" نیز حکایت از همین نیت و قصد دارد زیرا صفتی است برای دژ مذکور، دژی که ناظر بر حدّ و مرز و جانب و جهت (مهاجمان) است نه آنچنان که گذشتگان تعبیر کرده‌اند.

دژ شاپوری پس از اسلام به تدریج گسترش یافته و دارای بناها و بازارها و سراها و حصار و بارو گردیده و شهر شده است.

اما تبدیل کلمه "کشوین" به "قزوین" نیز طبیعی است نه اینکه مُعَرَّب شده باشد زیرا بر طبق اصول زبان‌شناسی حرف کاف کلمه به قاف تبدیل می‌گردد، نظیر "ابرقوه" و ابرقو، "کَهستان" و قَهستان، "کَهندژ" و قَهندز و جز اینها. حرف "ش" کلمه نیز به حرف "ز" بدل می‌گردد مانند: "دریوش" و دریوز به معنی درویش و "دندان افریش" و "دندان افریز" به معنی خلال دندان و "شنگله" و "زنگله"، اجزاء کوچک خوشه انگور که دانه‌ها و حبه‌ها بر آنها متصل‌اند و "روشن" و "روزن" و "افراشت" و "افراز" و جز اینها.

کتابنامه

- ابن خردادبه، (۱۸۹۹م)، *المسالك والممالك*، چاپ لیدن.
ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد، *اخبار البلدان*، نسخه عکسی کتابخانه ملی.
انصاری دمشقی صوفی، شمس‌الدین محمد، (۱۹۲۸م)، *نخبه الدهر* فر عجائب البرّ والبحر، لایپزیک.
همان، ترجمه طیبیان، (۱۳۷۵ ش)، انتشارات فرهنگستان ادب و هنر، تهران.
بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی، (۱۳۵۰ ق)، *فتوح البلدان*، چاپ مطبعة مصریه الازهر، قاهره.
همان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، (۱۳۴۶ ش)، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
همان، ترجمه دکتر محمد توکل، (۱۳۳۷ ش)، نشر نقره، تهران.
دبیرسیاقی، محمد، (مرداد ۱۳۷۹)، "وین، دیر، دین"، *نامه فرهنگستان* سال چهارم، شماره سوم.
رازی، امین احمد، *تذکره هفت اقلیم*، به تصحیح جواد فاضل

آن وجود باغهای پسته بسیار در آن دشت و پیرامون شهر بود. النهایه، یکی از دو حرف "واو" از "کزوین" در تداول حذف شده و کاف کلمه هم به قاعده متعارف تبدیل به حرف قاف گردیده است و در صورتی هم که قدما نقل کرده‌اند، یعنی "کشوین" همین اعتقاد را یافت همین باغ واقع درکش، و مرز و حدّ و طرف و جانب (جانب دیلم).

نتیجه. پس از نقل و نقد نظرات مندرج در منابع جغرافیایی و تاریخی و سفرنامه‌ها و سنجدین آنها با هم اعتقاد راسخ نگارنده آن شده است که قول آنان که صورت نخستین نام قزوین را "کشوین" دانسته و معنی کشوین را حدّ مرموق و ملحوظ نوشته‌اند بر صواب و منطقی است، چه "کشوین" مرکب است از "کش" به معنی سو و جانب و طرف و مرز و حدّ به اضافه "وین" (ماده مضارع از دیدن) در معنی ملاحظه و مراقبت و نگهبانی و حراست، و کلمه بر روی هم صفتی بوده است برای شهر مورد بحث و یا به تعبیر دقیقتر برای دژی که هسته اولیه بنای شهر قزوین است، دژ یا حصاری که پیش از اسلام و در دوران ساسانیان ایجاد و مقر سربازان گشته است برای جلوگیری از هجوم ساکنان مناطق کوهستانی شمال آن که سرزمینشان استعداد چندانی در به عمل آوردن محصولات مایه معاش و زندگی نداشته و ناگزیز به دشت حاصلخیز باخاک مرغوب و آبادیها و تاکستانهای فراوان و کشتزارهای واقع در جنوب کوههای مورد اشاره، یعنی کوههای رودبار شهرستان و رودبار الموت از رشته کوههای البرز، رو می‌آورده‌اند.

بانی دژ کشوین را به روایتی شاپور اول (۲۷۱-۲۴۱م) و به روایتی متأخر بهرام اول (۲۷۵-۲۷۲م) و بیشتر مورخان شاپور ذوالاکتاف (۳۱۰-۳۷۹ م) دانسته‌اند و روایتی نیز بناکننده دژ را شاپور ابرکان سردار خسرو پرویز دانسته که برای جلوگیری از هجوم سربازانی که یاغی شده و به پناه دیلمیان رفته بودند مأمور ساختن دژی در محل فعلی قزوین و مستقر ساختن آسوارانی در آنجا شده بوده است. به هر حال بانی دژ هر که باشد آنچه مسلم است اینکه دژ

انتشارات علم و ادبیه، تهران، بی تا.

کاتب بغدادی، قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، چاپ مطبعة المثنی بغداد.

رافعی فزونی، عبدالکریم بن محمد، (۱۳۷۶ش)، لتدوین فی اخبار الفزویین، به تصحیح عزیزالله عطاردی، نشر عطارد، تهران.

کاشغری، محمود، (۱۳۷۶ ش)، دیوان لغات الترك، ترجمه و تصحیح سید محمد دبیرسیاقی، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

رضا، عنایت الله، (۱۳۸۱ش)، "گاس، کاسپ، کاسپین"، مجموعه مقالات اشراقنامه، انتشارات حدیث امروز، قزوین.

گلریز، سید محمدعلی، (۱۳۳۷ش)، مینودر، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

شاردن، سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، انتشارات امیرکبیر؛

مستوفی، حمدالله، (۱۳۳۹ش)، تاریخ گزیده، به تصحیح عبدالحسین نوائی، انتشارات امیرکبیر، تهران.

همان، ترجمه اقبال یغمایی، انتشارات توس؛

هربرت، سر توماس، (۱۹۳۸م)، مسافرت به ایران، ترجمه خواجه یار و شعبانیان، لندن. ■

شیروانی، زین العابدین، (۱۳۱۵ق)، یستان السیاحه، چاپ سنگی، تهران.

شیرزی، علی، (۱۳۴۹ش)، مختصر البلدان، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی